

اسنادی چند از حاجی نظم السلطنه میر پنج موسی خان

در شماره ۱۵ و ۱۱ سال نهم مقاله‌ای که مرحوم امیر فریدون گرکانی در سرگذشت حاجی میرزا موسی خان میر پنجه ملقب به نظم السلطنه نوشته بود درج شد. اینک اطلاعاتی دیگر که در باره آن آزادیخواه و مجاهد فتح تهران مخصوصاً از فرزند ایشان آقای پرویز حکیمی به دست آمده است درج میشود.

* در زمان نیابت سلطنت ناصرالملک به حکومت خمسه منصوب و لقب نظم السلطنه به او داده شد.

* در سال ۱۳۲۶ پیش از حمله به تهران رئیس قوای شمال بود.

* نامه‌ای از او به معاضد السلطنه پیرنیا در کتاب «مبارزه با محمدعلی شاه و نامه‌های ازو به تقی‌زاده در کتاب «اوراق تازه باب مشروطیت» چاپ شده است. در اسناد مستشار الدوله صادق ذکر او آمده است.

* گزارشی از شرح مأموریت و سفارت کبرای هیأت فوق‌العاده اعزامی در سال ۱۳۲۸ به لندن در مراسم فوت ادوارد هفتم که نظم السلطنه هم از اعضای آن بود به قلم صمدخان ممتاز السلطنه سفیر پاریس در دست آقای پرویز حکیمی است که برای اطلاع از جریان آن مراسم متن آن را به چاپ می‌رساند.

* از اسناد دیگری که حاکی از فعالیت سیاسی حاجی نظم السلطنه به دست آمد مشروح‌های است که عده‌ای از ایرانیان در زمان مهاجرت به هیأت وزرای عثمانی نوشت‌اند و از همکاری آنها تشکر کرده‌اند (در ۱۳۳۶ قمری). چون این سند تاکنون درجائی چاپ نشده است، با آوردن اسامی اشخاص (بر اساس امضای آنها) در اینجا به چاپ می‌رسد امضاهائی که خوانده شده چنین است:

سید حسین کراری - سید محمد رضا مساوات - محمدعلی تربیت - موسی اردبیلی - حسام همایون - محمد مشکوة همایون - برهان‌المشکلمین طهرانی - اسمعیل یکانی - حاجی میرزا علی محمد دولت‌آبادی - سید محمدصادق طباطبائی - شرف‌الملک - ناصر الاسلام گیلانی - امیر ناصر خلیج - صالح عراقی - حسین طهرانی - علی تبریزی - عبدالباقی - فطن‌الملک - عبدالرحیم الحسینی - عبدالله نظام‌الدوله زاده - اسمعیل امیرخیزی - میرزا عباس یزدی - سید جلیل اردبیلی - ادیب السلطنه - محمدتقی طهرانی - عبدالباقی محمدزاده عراقی - محمدعلی - سیف‌الممالک - قوام‌العلماء کرمانشاهانی - ابوالقاسم بختیاری - سید حسین خوانساری - یمن‌الملک - جمال زاده - نظم السلطنه - محمدحسین استرآبادی - ابوالحسن امیر حشمت - نورالدین الحسینی - علی حسابی (و چند امضای دیگر که خوانا نیست).

تمام عالی نیست محرم و زاده علم دولت علیه عاقله

شکر و قدر دانند در مقابل محبت و مهربانی صفی است که از کارم انسان نهایت بشمار برود هر که در برابر محبت قدر دانند
 کند هر آنکه یک دقیقه محبت نماند برستی است و اگر نگذارد است : من کونیکند اناس کونیکند به .
 خاصه اگر در میان یک رابطه مستثنوی و نسبت صمیمی نیز وجود در وجه بیان است است باشد . هر چه صمیمیت که از
 در میان است ترک و ایران وجود در رابطه ارتباط حقیقی بود در انطباقات نیزه دنیا این دو عنصر تجانس را برایش
 بگوید نزدیک نود و هر دو طرف را بر رابطه همان کثیر یعنی وادانت که عمد اخوت است میان محبت با تجدید دسترس نمایند .
 شرکت بر این در انطباقات نیزه و خدا کار میباش در مقابل دشمنان بهترین که در صمیمیت آنها در رعایت حقوق اخوت و
 پاس و طایف است است و ادای مهم حسن مسجور است .

در مقابل این است است بر این نه شایسته تجیب ترک نیست بر اینان از او نام هر دو محبت فرو گذار کرده اند بلکه اولیا علم دولت
 حیدر شاهیه نیز سماعی میگذرد در او پذیرفتن مقصد صمیمی بر اینان که با بنده اول داشته و عمر ایران بر اینان با منور و اداری نیزه
 بگونه رفتار بر او نه اولیا دولت و طایفه عثمانی هر آنکه شایسته است تقدیر شکر و اوقات آن فراموش نشدنی جلوه صمیمیت
 است است بر ادوی مسجور است . چنانکه صمیمیت ایرانی نیزه هر طرفه داشته که بودند بر اینان محقق در آب استمان
 و حق است ای خود با که آورده است است مساواته خود را نسبت به احدیت اولیا دولت حیدر شاهیه معروض شده اند
 است است سعادت کبرای دولت علیه ایران در هر موقع مقامات دارند و حضور صاحب شکر که نسبت به خلق بگشاید
 خداوند که در همیشه در موقع اقتضای بر اینان حضور با مسجور در رابطه مقدم کرده به بهترین نمایندگی است است بر اینان
 و طایفه هر ترس سعادت قدر دانی محرم بر اینان بود . بجا و اولیا شکر که در طرف نیست حاضر نمایندگان در انطباق
 می بر این مجلس سعادت مجلس عیان عثمانی معلوم است و بیان خود صرفت و حسن و کرمی که در بعضی از روش صمیمیت بر اینان
 در هر که صمیمیت محرم شکر و در ترقی شد هر آنکه شکر گذاری بر اینان را بنحو ظاهر است . و نیزه اولیا شکر که در خیر
 حضرت که نظام است طایفه بعضی مقامات کرده اند فریاد عرض عید است و حسن است است بر اینان را در بر است



نعم انصافه نعم انصافه نعم انصافه



نعم انصافه نعم انصافه



نعم انصافه در لندن

راپورت مسافرت سفارت کبرای فوق العاده به لندن و اقامت آنجا

سفارت اعلیحضرت شاهنشاهی در پاریس

۱۳ شهر جمادی الاول ۱۳۲۸

نمره ۱۵۴۱

در این مسافرت از سفارت کبرای اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی پذیرائی فوق العاده و احترامات کامله از هر جهت به عمل آمد.

بعد از قبول این مأموریت ملاقات و مذاکرات لازمه با جناب سفیر کبیر انگلیس مقیم پاریس به عمل آمد و معزی الیه با تلگراف بدولت انگلیس سفارشات لازمه را کرد. بجناب مشیرالملک^۱ هم اسامی سفارت فوق العاده را بقرار ذیل اطلاع داده بود: حضرت والا شاهزاده نصرت الدوله - جناب حاجی موسی خان میرپنجه - امیرخان نایب سفارت - دوکتر کتابچی خان مترجم.

با هزار منت تدارک مسافرت و تهیه کم و کسر حضرات را دیده موافق قرارداد دولت انگلیس روز پنجشنبه صبح از پاریس حرکت کرد. مشیرالملک هم لازمه اقدامات را به عمل آورده و قبل از شرکت تعیین مهمانداران و ارسال کشتی مخصوص تا «کاله» و طرن مخصوص تا «دوور» اطلاع داده بود.

در کاله جنرال قونسول انگلیس و کلاتر هنر با لباس رسمی حاضر بوده و سفارت کبری را با تشریفات به کشتی مخصوص که حاضر بود رهنمائی کردند. این کشتی را برای سفیر کبیر دولت علیه ایران دولت انگلیس مخصوصاً فرستاده بود.

در ورود «دوور» جناب جنرال «سیر هانری رادلسون» نماینده اعلیحضرت پادشاه انگلیس و مسیو «هرنرابل لندنز» نایب سابق سفارت انگلیس در تهران از طرف وزیر خارجه در معیت میرزا غفارخان نایب سفارت لندن و جنرال قونسول ایران مقیم «دوور» وارد کشتی شده و از طرف پادشاه دولت انگلیس مراسم پذیرائی را به عمل آورده و اظهار کردند که حسب الامر امیر هردو سمت مهمانداری سفیر کبیر دولت شاهنشاهی را دارند.

از کشتی با تشریفات سفارت را خارج کرده امیرال فرمانده بحری و جنرال فرمانده نظامی «دوور» با لباس تمام رسمی با اتباع خودشان ایستاده بودند و با اظهارات لازمه مارا به ترن مخصوص بردند. در ورود لندن با علایم غزا ایستگاه راه آهن را آئین بسته بودند و حضرت والا «دوک دویک» برادر علیا حضرت ملکه جدید انگلیس برای

پذیرائی سفیر کبیر شاهنشاهی از جانب اعلیحضرت پادشاه آمده حاضر بود. جناب مشیرالملک و قونسول ایران و غیره هم بودند. دوک دویک پیش آمد. مراسم پذیرائی را به عمل آورد و بعد از قدری مکث و صحبت و اظهار تسلیت از فوت پادشاه و تشکر از مرحمت اعلیحضرت پادشاه و تشریف آوردن خودشان به کار برای استقبال با اتومبیلهای درباری هیئت سفارت کبری را به هتل تازه بسیار اعلی «پیکادلی هتل» بردند.

ساعت هشت و یکریع بنا بدعوت مخصوص اعلیحضرت پادشاه شام سلاطین در دربار بود و باین شام که مخصوص پادشاهان و شاهزادگان دول بود فقط از جنابان مسطر روزولت رئیس جمهور سابق آمریکا و مسیو پیشون وزیر امور خارجه فرانسه که به سمت سفیر کبیری دول متبوعه خودشان آمده بودند و این بنده تنها دعوت شده بود.

اسامی پادشاهان و شاهزادگانی را که در این شام حضور داشتند در صورت میز یعنی با جایهای همه در سر میز ملاحظه خواهند فرمود. چنانکه ملاحظه میفرمایند بالا دست بنده ولیعهد نوروژ و پائین دست بنده «دوک دوساکس قربورق» نشسته بودند. در ورود تالار که حقیقتاً عظمت غریب داشت سی و چهار نفر امپراطورها و پادشاهان و شاهزادگان حاضر بودند. فوراً پادشاه انگلیس از دور ملتفت شده نزدیک آمده دست داده و احوال پرسی فرمودند. در جواب نطقی مبنی بر مراتب تعزیت اعلیحضرت اقدس همایونی و والاحضرت اقدس نایب السلطنه و دولت و ملک ایران از فوت پادشاه پدر بزرگوارشان نمود و عرض کرد که فوت پدر بزرگوار اعلیحضرت شما برای ایران فوت عظیمی است و ملت و دولت ایران عظمت آن را احساس کرده و تسلیت از آنرا در وجود شما می بینند. بجهت اینکه هرگز ملت ایران فراموش نخواهند کرد که اعلیحضرت پادشاه مرحوم چقدر در استقرار مشروطه ایران و دولت مؤسسه ساعی شد و به چه اندازه به ملت ایران همراهی فرمود و امیدوارم که اعلیحضرت شما هم به همان طریق مبادرت فرموده و باین وجه دولت و ملت ایران را از فوت عظیمی گسه شده است تسلیت بدهید.

پادشاه بعد از شرحی اظهار امتنان از اعلیحضرت همایونی و والاحضرت نایب السلطنه و دولت و ملت ایران فرمودند مطمئن باشید و به همه اطلاع بدهید که بهمان نیات پدر خودم عمل کرده و همیشه سعادت و عظمت دولت و ملت ایران را از مظلوبات قلبی خود قرار خواهم داد.

بعد از آن فرمودند که مخصوصاً از اینکه شما را در این موقع سفیر کبیر فرستاده اند خیلی خوشوقت هستم. چون شما را خوب میشناسم و میدانم که ریاست شما در این سفارت دلیل بر این است که این سفارت حقیقتاً بسلیقه هیئت و دولت جدید مشروطه ایران است و امیدوارم که شما در این موقع بد نخواهد گذشت.

بعد از اینکه پادشاه قدری صحبت مختلفه فرمودند و کنار شدند اغلب سلاطین دیگر

که متوجه بودند و همگی بنده را می‌شناسند یکان یکان آمده اظهار ملاطفت فرمودند. اجمالا اینکه امپراطور آلمان متذکر شد که در عروسی ولیعهد شان حاضر بود و اظهار خوشوقتی از این ملاقات فرمودند. پادشاه اسپانیا و پرتغال و یونان و بلژیک و بلغارستان و ولیعهد اطریش و صربستان و سوئد و غیره فردا فرد قبل از شام و بعد از شام باینده صحبت کردند. با ولیعهد عثمانی آشنائی شد و مکرر صحبت نمودیم و قراردادند که در پاریس که آمده‌اند رفته شرفیابی حاصل نماید.

گران دوک میشل برادر امپراطور روس و گران دوک میشل میمزا لوویج عموزاده امپراطور مدتی صحبت کردند و عکسهای خودشان را وعده کرده و طالب عکس بنده گردیدند. ولیعهد سوئد بنده را به قصر خود دعوت کرد. پادشاه بلژیک مخصوصاً گفت که فراموش نکنید که من رئیس صنایع مملکت خود هستم و دلم میخواهد که صنایع بلژیک در ایران بکار برده شود. از بلژیکیهای مستخدمین ایران جویا شد. از میسو انکیس مخصوصاً اسم بردند. جوابهای لازم عرض شد.

در آخر مجلس باز مدتی همگی ایستاده صحبت بود. بالاخره حضار همگی بر حسب خواهش پادشاه انگلیس در آلبوم مخصوص اعلیحضرت امضای خودشان را نوشته به طالار کپرا رفتند و در آنجا سفرای دول و اجزای سفارتهای کبری حاضر بودند و پادشاه ایستاد و همه آمده معرفی شدند.

بعد از اعضای سفارت کبری فرانسه نوبت اعضای سفارت کبری ایران بود و بنده علی‌الرمس نزدیک آمده و آنها را معرفی نمود و پادشاه از همگی مخصوصاً از شاهزاده نصره‌الدوله و حاجی موسی‌خان احوالپرسی کرد. به توسط سفیر کبیر انگلیس مقیم پاریس و سفارت خودمان در لندن معرفی لازم از حضرات شده بود. پادشاه مسبوق بود که از زانوی حاجی موسی‌خان تازه گلوله بیرون آورده‌اند و چون علت مجروحی او را میدانست مخصوصاً اظهار مرحمت فرمودند.

کلیتاً دولت انگلیس از ترتیب تشکیل هیئت این سفارت مکرر اظهار خوشوقتی کرد.

فردای آن روز تشییع جنازه پادشاه بود. حسب‌الدستور جنابان مسطر روزولت و میسو پیشون و بنده به دربار آمده و آنجا منتظر حرکت پادشاه بودیم. پادشاه سرپله‌ها بنده را از دور دیده تشریف آورده اظهار مرحمت کردند. بعد از تبلیغ دیگری بدرقه در کالسکه هشتم پادشاهی که کالسکه مطلای تاجدار بود و پشت سر آن دو نفر با لباس مخصوص ایستاده بودند و اسب و یراق و کالسکه‌چی مثل مال سلاطین بود سفیر کبیر آمریکا و فرانسه و بنده نشسته بودیم. در جلال و عظمت این موقع هر قدر عرض کند عشری از اعشار آن نخواهد شد. لابد در جراید عکس آنها را ملاحظه فرموده‌اند.

تا گار راه آهن اینطور رفتیم. در صورتیکه سفرای دیگر با اعضای سفرای کبار بدون این ترتیبات مستقیماً بگاز و از آنجا با طرن دیگر «ویندزور» رفته بودند. ولی سلاطین و سفرای کبار به «بندزور» با راه آهن سلطنتی رفتند و در آنجا از گار راه

آهن بطوری که در صورت تشریفات ملاحظه خواهند فرمود سلاطین و شاهزادگان و سفرای کبار یکدسته پیاده و پشت سر آنها کالسکهٔ ملکه مادر و امپراطریس مادر روس بود و بعد از آن سفرای دیگر و اعضای سفرای کبار پیاده. پشت سر آنها تابوت پادشاه که روی عراده‌های توپ گذاشته شده بود و سربازان بحری کشیده و حرکت میدادند تا کلیسای عمارت سلطنتی «ویندزور» بردند و بعد از انجام مراسم دعاخوانی و دفیله کردن عموم حضار از جلو تابوت مراسم تشییع جنازه ختم شد و برحسب دعوت همگی در همان عمارت در حالیکه ساعت چهار بود پیاده یا سواره در حرکت بودند رفته نهار صرف کردند.

بعد از نهار باز پادشاه در آخر مجلس به‌بنده هم بار مخصوص داد و سفرای کبار مرخصی حاصل نمودند. پادشاه فرمود که از قول من به‌اعلیحضرت پادشاه و والا حضرت نایب‌السلطنه از اینکه شخص شما را سفارت کبری تعیین کرده و فرستاده‌اند خیلی اظهار امتنان بکنید و اطمینان می‌دهد که این مهربانی دولت و ملت ایران را فراموش نخواهم کرد و یقین بکنند که دولت من با دولت ایران همراه است و سعادت ملت ایران را خواهانم.

عرض کردم برای اینکه اعلیحضرت پادشاه و والا حضرت نایب‌السلطنه و دولت و ملت ایران را زودتر از این همه مرحمت‌هایی که نسبت بسفیر کبیر آنها فرموده‌اند مطلع و خرسند نمایم و به احساسات خودم ملت ایران را زودتر شریک بکنم. در ضمن پذیرائی شایانی که از سفیر کبیر ایران در دربار اعلیحضرت شما بعمل آمد فرمایشات دیشب اعلیحضرت شما را با تلگراف به‌طهران مخابره کرده‌ام و باز فرمایشات را ابلاغ خواهم نمود. اظهار لطف فرمودند مرخص کردند.

علی‌حضرت ملکه هم که حاضر بودند خیلی اظهار مرحمت فرمودند. بنده هم در ضمن مخصوصاً تشکر از این کردم که برادر خودشان را برای پذیرائی سفیر کبیر ایران بایستگاه راه آهن فرستاده بودند. پادشاه و ملکه هر دو فرمودند که امیدواریم که بار دیگر در موقع خوشتر شما را در لندن ملاقات بکنیم.

همان روز ورود تاج‌گل بسیار ممتاز و اعلاکه تخمیناً دو ذرع بلندی داشت و از گل‌های بسیار نادر بود و بنام نامی اعلیحضرت اقدس همایونی یا مراتب تأسفات شاهنشاهی زوی حمایل سبز نوشته و نصب آن شده بود و مشیرالملک برحسب سفارش تلگرافی تهیه کرده بود برده بالای سر تابوت پادشاه گذاشتند. چنانکه در روزنامه‌ها ملاحظه فرموده‌اند و عکس آنرا خواهند فرستاد و تقدیم میکنند.

فردای تشییع جنازه که شنبه بود در سفارت نهار بسیار مجلی جناب مشیرالملک مرکب از جمعی از اعظام و دوستان ایرانی و اعضاء مهمانداران سفارت کبری بافتخار بنده داده بود و بعد از صرف نهار در ساعت سه بوزارت امور خارجه رفته به تفصیلی که جداگانه عرض شد با وزیر امور خارجه ملاقات شد و یکساعت و نیم صحبت کردیم. شب آن در سفارت کبری مشیرالملک و اعضای سفارت سنیه و مهمانداران سفارت

کبری مدعو بودند و روز یکشنبه صبح بطرف پاریس عزیمت شد. جناب جنرال مسیو هافری رادلسون و مسئولندزی مهمانداران و جناب مشیرالملک از لندن تا «دوور» که نه ساعت راه است سفارت کبری را مشایعت کردند و از آنجا تلگراف تشکری بجناب وزیر امور خارجه مخابره شد و باز امیرال فرمانده بحری و جنرال فرمانده نظامی «دوور» با جمعی با لباس تمام رسمی و تشریفات در ایستگاه راه آهن حاضر شده بودند و با احترامات شایان سفارت کبری و اعلی حضرت شاهنشاهی را آورده سوارکشتی نموده و باکمال مهربانی وداع شد. در «کاله» باز جنرال قونسول انگلیس از طرف دولت انگلیس و کلاوتر آنجا حاضر بودند و پذیرائی کردند. به حضرات مهمانداران و اجزای سفارت و خدام سفارت کبری و غیره یادگاریهای لازمه بهر یکی موافق مقامشان داده شد و یقین دارم مدتها تعریف و تمجید این سفارت کبری خودتان را از هر طرف خواهید شنید. این است که فقط به راپورت موقوف اکتفا شد. زیاده عرضی ندارد.

تفصیل مسافرت را تمام روزنامه‌ها نوشته‌اند و روزنامه لفی هم ملاحظه خواهند فرمود.



خاطراتی از حاجی نظم السلطنه

پنج ورق یادداشت به خط حاجی نظم السلطنه را که حاوی خاطراتی است ازو آقای پرویز حکیمی به من لطف کردند. اگرچه ارتباط آن صفحات درست مشخص نیست به استنساخ آن پرداخت و تا حدودی که امکان داشت مطالب را به هم مرتبط ساخت و درینجا بی هیچگونه تصرف انشائی به چاپ می‌رساند و امیدست که مورد استفاده محققان تاریخ مشروطه واقع شود.

مشروطه که برقرار شد اینجانب را جهت حکومت خسته معین کرده‌اند که حکومت را از ادارات مجزا می‌باشد. باین معنی مالیه، عدلیه و نظمی، اداره‌ها از حکومت مجزا بشوند. سابق همه اینها با حکومت بود. مالیه، عدلیه، حکومت معین می‌کرد. مسؤول حکومت بود در مقابل دولت تمام ین ادارات مجزا کردم.

رئیس مالیه از طرف وزارت مالیه میرزا مرتضی‌خان پدر آقای منتصرالسلطان وکیل مجلس آمدند مالیه را تحویل گرفتند. مشغول تشکیلات شدند. مالیه را بکلی از حکومت گرفته‌اند. حکومت باید حقوق خودش را ماه به‌ماه از مالیه دریافت دارند. وزارت عدلیه آقای عدالت‌الملک برادر مرحوم حاجی میرزا رضاخان وکیل مجلس را بریاست عدلیه معین کرده‌اند، ایشان هم تشریف آورده اند تشکیلات دادند. میرزا علی‌خان را وزارت داخله جهت تشکیلات نظمی معین کردند. ایشان هم مشغول شدند.

هرکدام حقوق افراد ادارات خود را نوشته به وزارت مربوطه خود فرستادند. تازمانی که بنده بوم هنوز در تحت نظر بود. بودجه ادارات از طهران می‌آمد. آخر برج همه مطالبه حقوق و روزی چند تلگراف هر پوست یکبار شکایت ادارات از نرسیدن حقوق بوزارتخانه، جواب این برج پرداخت میشود.

وزارت مالیه با آقای حکیم‌الملک بود. هر هفته سفارشات عدیده می‌رسید که در این موقع که شما تصدی حکومت را دارید تا حال همه قسم همراهی کردید ادارات را سر [و] صورتی داده‌اید. (پایان روی ورق اول)

تا آخر برسانی از وزارت داخله. خود وزیر که آقای قوام‌السلطنه بوده‌اند هر هفته در جواب تلگرافها وچه نوشته‌ها بنده را شخص اول می‌کرده‌اند. اول کسی هستید که اقدام به این کار کردید باید قدر و قیمت شمارا بدانند، چه چه...

در صورت عارض معروض را به عدلیه رجوع کردیم. مختصر عایدی هر ماه جمع شد. تومانی‌شمار در بین اجزا قسمت شد. اداره عدلیه به یک قسم راه افتاد. باقی

طلبشان را وعده اتمام بودجه گذاشتیم. مالیه هم دست خودش بود. اداره او براه بود. نظمییه معلوم است آخر ماه پولیس موجب میخواهد. شخصاً قرض کرده ماه بهماه پرداختم.

امنیه قرار بود سیجد سوار جهانشاهخان حاضر بکند. همه بهتر می دانند مسئله جهانشاه خان را. یک نفر در شهر اسداللهخان نام و کیل کار داشت. هر وقت سوار لازم میشد باید بهایشان گفته شود. خدا میداند چه وقت حاضر خواهد شد. تا اینکه مجبور شدم بهوزارت داخله نوشتم از خلخال پنجاه سوار اصلانالملک را احضار خسته کرده آخر ماه حقوق او را قرض کرده پرداختم.

از طرف تبریز سوار شجاعالدوله خیال حمله طهران شد. بهحکم دولت دویت سوار دویرانلووا احضار و عدهای توپچی و سرباز خسته حاضر رکاب کرده روانه سرقافلان کوه اردو زده شد. حقوق خدا میداندکی باید بدهد.

در این مدت به ماه حکومت بنده در خسته دوهزار تومان از طهران رسید. یک وقت خبردار شدم قریب سی هزار تومان بهحکم دولت قرض کرده دادهام. معلوم نیست چه وقت ازکی وصول خواهد شد.

در این حال سالارالدوله وارد کرمانشاه شده دستخط به همه اعیان و اشراف همدان، خسته، گروس بهر طرف ارسال، همه را تهدید و از یک طرف امیدوار، دعوت کرده اند با سوار حاضر خدمت بشوید. ملاحظه شود چه عالم است. (پایان پشت ورق اول)

از یکطرف آذربایجان خیال حمله تهران، از یکطرف سالارالدوله. همه بی تکلیف، نمیدانند با کدام طرف باشند. امید ماهم به سواره امیرافشار است. خیر صحیح دارم عریضه ای به سالارالدوله عرض کرده اظهار خدمت و بندگی، وعده سیصد سوار داده که بزودی در همدان حاضر خواهد شد.

از یکطرف بختیاری و پیرمها مجاهد در همدان. علیرضاخان گروسی هم پیشکار سالارالدوله شده، خسته را تهدید میکند پشت هم دستخط صادر می کند سرباز توپچی سوار که فوراً حرکت بکند، حاکم و مأمورین دولت بگیر بکشید، از شهر خارج بکنید. راپورت همه این اقدامات همه روزه بمقامات مربوطه اطلاع داده می شود. دستور العمل شما هم در نخیره یکمدهد فشنک نیست، چند عدد تفنگ شکسته و رندل در انبار نخیره است. از طهران تفنگ [و] فشنک می خواهم. همه وعده و وعید که بوزارت جنگ نوشته شد، همین چند روزه همه قسم کمک خواهد رسید. شما توپچی، سرباز، سوار حاضر رکاب بکنید تا اسلحه بشما برسد. چه عرض کنم چه بنویسم.

یک کتابچه رمز به بنده از وزارت داخله مرحمت شده است. آقایان مدیرهای وزارت داخله بدون استئنا همه شان با صاحب نفوذ هر عمل حق حساب کامل دارند.

دوستی و یگانگی در بینشان هست. رمزی که به فرمانفرما یا به حکومتها میدهند عین او را به اشخاص صاحب نفوذ محل ارسال میفرمایند. چنانچه عین رمز بنده پیش امیر افشار بود.

چنانچه بعد از مدتی که همه روزه وضع خصمه را نداشتن فشنگ، توپ، تفنگ و اقدامات که علیرضاخان میکند کاغذها را گرفته بوزارت داخله میفرستم. کاغذهای سالارالدوله که به اشخاص نوشته همه روزه فرستاده می‌شود. در ضمن استدعای تفنگ و فشنگ با تلگراف عرض میشود. يك تلگراف محرمانه به شخص وزیر داخله عرض شد که فوراً رئیس تلگرافخانه موفق بشود. چون یکی از کارکنان (پایان ورق) سالارالدوله است. همه روز آدم شخصی علیرضاخان دستورالعمل می‌فرستد. يك نفر آدم علیرضا خان را که هنوز وارد شهر نشده بود در خارج گرفتیم که هیچکس مسبوق نشد. تمام کاغذها و احکام که صادر کرده بودند فرستادم یا آدم مخصوص طهران. بعد از دو روز تلگراف رمز رسید تفنگ و فشنگ فرستاده شد. وزارت مالیه هم وجه فرستاد.

در خرم‌دره سوار امیر افشار که قبلاً از رمز وزارت داخله مسبوق شده بود که تفنگ [و] فشنگ ارسال شده است جلوگیری که حمل تفنگ و فشنگ بود گرفته بطرف کرفس ده جهانشاهان است که خودش آنجا نشسته است می‌گیرند. چون سوار من تفنگ و فشنگ ندارد باید با سالارالدوله جنگ بکنم بردم. بوزارت داخله هم خبر دادم که خصمه را من باید حفظ بکنم. در صورتیکه عده‌ای سوار فرستاده بود در اطراف همدان بودند.

شرحی به سردار اسعد نوشته بود که سوار فرستادم. همین چند روزه باز عده‌ای پیاده، سوار حرکت می‌دهم، تا خودم شرفیاب شوم. عین همین کاغذ را به سالارالدوله نوشته بود. شرحی هم به من نوشته بود که عیناً هر سه کاغذها را گرفته به وزارت داخله فرستادم. در جواب تلگراف عرض کردن رئیس پوست تلگراف مرقوم داشته بودند که وزیر پست تلگراف خیلی تمجید [کرده] و طرف اعتماد وزیر است. رئیس تلگرافخانه موافقت نمیکند. از وزارت مالیه دوهزار تومان حواله آمده است معلوم نیست با دو هزار تومان چه میشود کرد. دو سوار دویارنلو دوماه است حقوق مطالبه میکنند همه روزه شکایت است از نرسیدن حقوق از سالار نصرت رئیس سوار می‌رسد.

چند ماه است نظمی را به یک شکل راه انداخته مبلغی طلب دارد. همه روزه شکایت از نرسیدن حقوق و لباس سرباز و توپچی. مدتی است دیناری داده نشده است. ادار حکومت از اول دیناری داده نشده است. نمی‌دانم با دوهزار تومان چه باید کرد. ا طهران جواب که کارسازی بشود نیست. همه مشغول کارند با کمال جدیت دولت وعد امروز و فردا. اعتبار رفته، کسی نیست دیناری قرض بدهد. همه روزه تلگراف از طهران انشاءالله ماشاءالله است که می‌رسد.

علیرضاخان گروسی همه کاره سالارالدوله شده است. با جهانشاهان دشمنی قدیم امروز موقع تلافی است. مانع است. نزدیک شدن جهانشاهان به سالارالدوله است.

جهانشاه‌خان عده‌ای سوار دور [و] بر سالارالدوله دارد، منتظر موقع است. با طهران هم همه قسم راه دارد. اطلاعات طهران را دارد. همه روزه (پایان ورق) جاسوسهای جهانشاه‌خان در میان سوار علی‌رضاخان کاملاً مشغول هستند. تحویلدارکل ازهر جهت هست. سالارالدوله سپرده ایشان است. قریب سیصد رأس قاطر کردستانیها را گرفته‌اند. زیر بار بنه است. هرچه پول نقد میرسد به‌علیرضاخان تحویل می‌شود. قریب هشتصد قاطر از کردستان، کرمانشاه و غیره زیر بار است غیر از نظام.

باری جنگ میان بختیاری و سالارالدوله در گرفت. معلوم است اشخاصی که دور سالارالدوله بوده‌اند چه اشخاصی هستند. تا آنوقت توپ متریوز ندیده، با یک حمله سوار لر فرار کرد.

سوار جهانشاه‌خان همان سیصد رأس قاطر کردستانی را که از روز اول زیر نظر گرفته بود، چون اغلب بارهای خصوصی پول نقد صندوق وجه را می‌دانست بدون معطلی یکجا سوار خمسه به سمت خمسه روانه شد. علی‌رضاخان هم می‌دانست حریف‌اش کار خود را کرده است. سالارالدوله ول کرد. با عده کمی از سوارهای شخصی گروسی عقب پولها را گرفت. آمد در بین راه حریف سوار جهانشاه‌خان نشد. بدون زد و خورد گرفتار شد.

تلگراف رمز به‌وزیر داخله مخابره شد که اموال حضرت والا را اطلاع داده‌مجبور بود که همست پر قوه داشته باشد. آنچه سالارالدوله داشت چادر دستگاه آیش‌خانه، آبدارخانه، فرش و دستگاه هرچه بود، به سمت کرفس‌ده امیرافشار که منزل هم آنجاست تحویل شد. ممکن است عده‌ای هم فرستاد گروس خانۀ شخص علی‌رضاخان را هرچه بود و نبود غارت کرد و حمل به‌خمسه شد.

از قرار تحقیق چندین هزار خروار غله داشت در انبار. حمل شد. تلگراف‌رمز بنده هم به‌رئیس‌الوزراء بود. تمام را راپورت دادند. جواب بنده را ریاست وزراء رمز داده بود فوراً بفرست علی‌رضاخان را بیارند. (پایان ورق) باحضور تمام ادارات دولتی محاکمه بکند و بدون معطلی داریزند و صورت تمام اموال سالارالدوله صورت گرفته تحویل رئیس مالیه داده شود. سواد رمز بنده قبلاً به‌جهانشاه‌خان رسیده بود.

همان شب در قریۀ بیغمبر ملکی خود امیر افشار که علی‌رضاخان را حبس کرده بوده‌اند مقداری خمیر به‌گلوی ایشان کرده خفهاش کرده‌اند. فردا راپورت به‌طهران به‌بنده ختم عمل را داده، اموال هم معلوم است. نتیجه این شد که من نباید آنجا باشم که تکلیف عمل شود. همینقدر می‌دانم قریب هفتصد هزار تومان پول سفید داشته و چندین بار طلاگانه. چه بگویم. از خانۀ علی‌رضاخان قریب شش‌هزار خروار گندم حمل خمسه شد. فرش و اسباب خانۀ علی‌رضاخان صد ساله. از قراری که خمسه‌ها نقل می‌کردند درایران کم خانواده‌ای بود مثل این خانواده. مثل می‌آوردند. اینها از اقبال‌السلطنه ماکوئی که نیست. آنها پول نقد زیاد دارند و اینها... عقیده‌مند تحملات زیاد داشتند. علی‌رضاخان هم چندین کارخانه‌های قالی بافی داشت که تجارت می‌کرده است. سالی

چند هزار تومان از قالی بافی تجارت می‌کرده‌است.

در هر صورت از طهران بدجھانشاه‌خان دستور محرمانه و از جھانشاه‌خان راپورت‌های محرمانه با پیاده‌ها کرفس. خود این پیاده‌ها تفصیل دارد. در هر صورت آخر باینجا کشید بلکه من زنده بمانم بهر قیمت باشد رئیس نظمیه که شخص قابلی وطنخواه غریب بود، جوان به‌این پاکی، به‌این درستی و کاردانی طفلی بدانید در ایران کم بود. میرزا علی‌خان مخصوصاً دستور کشتن او را از من پیشتر داده شده بود. چرا از روزی که این شخص امورات نظمیه را دست‌گرفت روزبه‌روز راپورتها را یاد داشت، تمام وقایع را کتبا بچه‌می‌کرد. چندین نفر از مجاهدین خوب آن وقت را در خدمت سالارالدوله، چند نفر در همدان، چند نفر در گروس، چند نفر در میانج و چند نفر هم از دوستان در وزارتخانه‌ها خصوصاً داخله و مالیه بوده‌اند. همه روز راپورت جامع و اقدامات که برضد دولت می‌کردند همه را با اسناد صحیح جمع کرده بودیم.

در همدان گماشتهٔ امیرافشار با آقایان چه ترتیب محرمانه دارند، برضد دولت با مجاهدین چه محرمانه دارند، پیش سالارالدوله ولی پیشکش نقدی و معرفی رئیس سوارهاش با عده‌ای که هر وقت حکم شود کجا حاضر بشوند و رئیس سوارهای میانج. همانطور (پایان ورق) اغلب کارهاشان را به‌هر شکل بود با اسنادشان دست‌آمده بود، راپورت به‌طهران وزارت داخله داده میشد. معلوم شد خود وزارت خودش برضد اینکارها هستند. اغلب کاغذهای من که به وزارت داخله نوشته بود از «کرفس» دست‌آمد که از طهران پیش امیرافشار فرستاده بودند.

فعالیت میرزا علی‌خان رئیس نظمیه فوق‌العاده بود. به‌چه‌شکل در بیست و چهار ساعت این بدبخت درکارها جدیت به‌خرج می‌داد. به‌دست‌آوردن اسناد و مدارک صحیح اشخاصی که برضد دولت وقت دست به‌کار هستند. چه پولها در تهران به‌مصرف می‌رسد. به‌دست چه اشخاص. فایده ندارد ذکر اشخاص. مدرک را غارت کرده‌اند و همان ساعت آتش زده‌اند.

غارت مرا و برهم زدن خمسه را طهران با جھانشاه‌خان باهم بوده‌اند. خدایم داند چندین‌گروور تومان قسمت شد و چندین نفر را کشته‌اند که اسرار سرپوشیده بماند. دو ماه تمام شکایت به‌طهران، نمیتوانم بمانم، احضارم فرمائید، نشد. آخر تلگراف کردم تا فردا اگر جواب نرسید بدون اجازه حرکت خواهم کرد. جواب داده‌اند تا ده روز دیگر حکومت جدید معرفی می‌شود.

چند روز بعد شب را... منزل اسمعالدوله قریب صد نفر حاضر شده محمدخان را امیر افشار از خارج قریب دو بیست سوار شهر را محاصره کرده. غریب تر از همه از منزل اسمعالدوله که با عمارت حکومتی مخصوصاً اوطاق خواب من با اوطاق بیرونی اسمعالدوله روبرو بود و خودش هم خیلی با من دوست اول تیر که خالی شد به‌اطاق خواب من [خورد]. از خواب بیدار شدم. از منزل آقای اسمعالدوله شروع شد.

دیناری حقوق پلیس سرباز، توپچی، سوار نمیدهند. دیگر با این وضع راه‌قرض

هم دوماه بسته شده، تمام قوهٔ بنده آدمهای شخصی است. قریب چهارصد قبضه تفنگ شخصی از هر قبیل داشتیم، ممکن بود همه قسم مقاومت بکنم. آدمها خیال مقاومت افتادند. بی‌فایده بود. آقایان همه همدست بودند.

مسابوق شدیم ریخته‌اند نظیمه چند نفر را کشته‌اند. بیچاره علی‌خان را به‌چشمه وضع کشته‌اند. اداره دومرتبه محصور شد. مجبوراً به منزل اسمالدوله رفتیم. آدمها مشغول جمع‌آوری اشیاء شدند. تمام اسباب بسته شد، تحویل گماشتگان اسمالدوله. صورت گرفته یوسف بیگ یا یوسف‌خان (پایان ورق) از طرف امضاء کردند دادند به خودش که بعد از من رواهٔ طهران بکند. عین صورت را هم گذاشتند توی کیف دستی خودم که مقداری پول طلا از قبیل اشرفی و پنجه‌زاری و اشرفی ناصرالدین‌شاهی دواشرفی مقداری لیره ده‌مناتی روسی، پنج مناتی، قریب شش‌صد تومان پول کاغذ، پولهای طلا قریب یکمصد و هفتاد تا بود. در هر صورت آنجا ماندم. صبح خبر آوردند می‌خواهند بیایند جلو کالسکه را بگیرند نگذارند شما حرکت بکنید. بلکه بعضی خیالها هم دارند. خبر داده بودم چند نفری از سوارهای اسمالدوله و بعضی دیگر همراه من تا چند فرسخی همراه من بیایند.

امیر اشجع برادر بیازالدوله حاضر شده بود با عده‌ای سوار شخصی خودش همراه به امیرآباد بیایند. قبل از اینکه کالسکهٔ مرا حاضر بکنند و آدمها حاضر حرکت بشوند صلاح همچنین دانسته که من تنها از در خارج اسمالدوله با یک جلودار حرکت بکنم. بعد از من اینها کالسکه و نوکرها را حرکت بدهند. از عقب بمن برسند. کیف مرا هم آدمهای خودم گذاشتند توی کالسکهٔ من، که از شهر خارج شدم مقداری راه آمده بودم یک وقت دیدم از شهر هر کس اسب دارد سوار شده با اشرار عقب من می‌آیند. اتفاقاً چند تیر خالی کردند. جلودار نتوانست با من بیاید، نه‌خبری بگیرد. با آنها عقب سر بیایند. در هر صورت من از تیررس خلاص شدم. تا امیرآباد تاخت کرده رسیدم شش فرسخ فاصله شهر است. جلودار از عقب رسید، اسب بیشتر از این نمیتوانست تاخت برود. جلودار خبر داد که عده‌ای از عقب می‌آیند. ناچار اسب را بگماشته گذاشته وقت رسیدن امیرآباد پوست در حرکت بود. نگاه داشتم سوار پوست شدم. خودم یک قبضه هفت تیر داشتم با موزر شخصی خودم که پیش جلودار بود گرفتم راه افتادم. (پایان ورق)

چند ساعت دیگر رسیدیم. عده‌ای از آدمهای جهان‌شاه‌خان آنجا بودند. عباس‌خان و مزین‌السلطان گماشتهٔ امیر افشار که از طهران همراه من آمده بود آنجا بودند. اینها از اشخاصی هستند که در این قبیل کارها محرم امیرافشار هستند. مشغول خدمت بودند. خدمتها را انجام داده‌اند، مشغول حمل و نقل غارت‌های علیرضاخان و سالارالدوله به قریهٔ کرفس هستند. هنوز خبر شهر باینجا نرسیده است.

مزین‌السلطان مرا دید آمدند جلو منزل تدارک کرده از شهر قریب چهارده فرسخ یک‌سر تا اینجا راه است. از قضیه مسبوق شده‌اند. فوراً به امیر خبر را فرستاده‌اند. خبر

شهر بعد از چند ساعت باینجا رسید. معلوم شد قریب دوازده سوار داوطلب عقب من آمدند که بگیرند یا بکشند. عده‌ای در اطراف گذاشتند. شام خود صرف شد. خیلی خسته بودم خوابیدم. بعد از خواب من سوارها وارد میشوند. مسوق می‌شوند منزل من کجا است. مزین السلطان در را باز میکند. اینها که پیاده میشوند عده‌ای تفنگچی خود را دور اینها را گرفته، تفنگ اینها را گرفته خودشان را خلاص میکنند. اتفاقاً قاتل بیچاره میرزا علی‌خان هم در میان اینهاست.

يك قاطرچی از قاطرهای محمدعلی‌شاه با فوجعلی‌خان گماشته صاحب جمع که املاک ملکه جهان‌شاه به او سپرده بودند مباشر آنجاست با اشرار بدستور طهران مشغول بود. همیشه رئیس نظمیة از این شخص بدگمان بود، در تحت نظرش بود.

چند دفعه خواست فوجعلی‌خان و آدمهای او را بگیرد. گفته بودم کاغذ، بعضی مدارک است. بعد چون از طهران دستور داده بوده‌اند بیجهت پای آدمهای ملکه جهان نشوید دستور مخصوص از وزارت محرمانه داده بودند باین جهت گرفتار نمی‌توانستم بکنم. ولی مدارک زیاد بود. می‌دانستم مشغول کارشکنی هستند. با اشرار همدست است. به محمدخان پول می‌دهند فشنک می‌فرستاد. اشرار دور محمدخان در خارج جمع می‌گردند. چاره‌ای غیر از مدارا نداشتم و هرچه نوشتم طهران امروز و فردا (پایان ورق) ملاحظه بکنید چه گرفتاری دارم. تلگرافی از کنسولگری روس در قزوین دریافت نمودم که دوستار چون قشون امپراتور امروزها وارد قزوین خواهد شد و اقامت در قزوین خواهند کرد بنا بدستور فرماندهی کل قشون که رسیده است باید لوازم مدت اقامت قشون امپراتور تدارک شود. این است که خاچاتور میناس تاجر را روانهٔ خمسه نمودم که خریدار لوازمات از خمسه تدارک بکند. باید آن دوستار اسباب انجام امورات تاجر را فراهم کند که بزودی مراجعت بکند. در صورتیکه در طهران نان یومیّه طهران به درجه‌ای سخت شده است مأمور مخصوص آمده و غدغن سخت شده است. فروش غله بغیر موقوف، هرکس انبار دارد فوراً حمل طهران شود. همه روزه پخت نانوائیهای طهران از خمسه میشود. تاجر ارمنی وارد زنجان شده معلوم است آقایان ملاک مشتری قیمت را بالا برده خیال فروش به تاجر کرده، دو روز حمل غله به طهران نشد. چه تلگرافهای سخت از طهران میرسد که نان نیست، فوراً حمل شود. در صورتیکه پول خریداری غله نقداً هرچه تحویل میدادند پول از طهران رسیده بود. یک تاجر ارمنی از طرف مسیو شوستر جهت خرید غله آمده بود، پول آورده بود. تلگراف قنول روس را رمز کرده فوراً به وزارت داخله و مالیه را پورت کرده دستور خواسته‌ام. اگر تا امروز شما جواب گرفته‌اید من بیچاره هم دیدمام. در هر صورت به ملاک سخت گیر [ی] شد. (پایان ورق)